



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در رابطه با بحثی که داریم آقای صادقی مطالبی را نوشته اند و در حقیقت همان اشکال ۹ نفر از اعلام (شیخ انصاری و شراح و محشین مکاسب) که ذکر شد را بیان کرده اند، اشکال این بود که اولاً مراد از علماء ائمه علیهم السلام هستند نه فقهاء، ثانیاً اگر مراد علماء باشد احادیث مذکور فقط دلالت دارند بر اینکه شأن علماء بیان احادیث و احکام الهی است نه ولایت فقیه و مدیریت و حکومت بر جامعه، اما عرض کردیم در مقابل امام رضوان الله علیه تبعاً لعوائد نراقی فرمودند که تمام احادیث بر ولایت فقیه دلالت دارند که ما سه روایت را تا به حالا خواندیم و گفتیم هر سه به بیانی که گذشت بر ولایت فقیه دلالت دارند.

نکته: شیخ اعظم انصاری ظاهراً خیلی تمایل نداشته که بحث ولایت فقیه را مطرح کند لذا خیلی مبسوط بحث نکرده و به طور مجمل در روایات دهگانه مناقشه کرده و آنها را رد کرده و دیگر نفرموده تکلیف مردم در زمان غیبت چیست و باید زیر چتر رهبری چه کسی باشند، که خب عرض کردیم عقل نیز اقتضاء می کند فقیه که از همه به اسلام آشنا تر است رهبری

جامعه را به عهده بگیرد و این دلیل عقلی بر ولایت فقیه بود.

خوب و اما حدیث چهارم که اولین حدیث مذکور در کتاب البیع امام رضوان الله علیه نیز می باشد حدیث: ﴿اللهم ارحم خلفائي﴾ می باشد. چند بحث در مورد این حدیث وجود دارد:

اولاً از نظر سند باید عرض کنیم که این حدیث در سه جا مسنداً نقل شده؛ اول در عیون اخبار الرضا علیه السلام، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام یکی از تألیفات شیخ صدوق می باشد، شیخ صدوق ۳۰۰ کتاب تألیف کرده بوده منتهی فقط ۲۴ کتاب از ایشان در دسترس ما قرار دارد و بقیه در آن حمله مغل از بین رفته اند و یکی از آن ۲۴ کتاب همین عیون اخبار الرضا علیه السلام می باشد که در اول آن نوشته شده دو قصیده از فقیه یعنی صاحب بن عباد که از وزرای آل بویه و از ارادتمندان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام بوده به من رسیده و من نیز بخاطر اینکه از ایشان تقدیر کرده باشم این کتاب را نوشته ام که تماماً روایات مروی از امام رضا علیه السلام می باشد، خبر این است: ﴿قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اللهم ارحم خلفائي ثلاث مرات، قيل له ومن خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدي ويروون أحاديثي وسنتي فيعلمونها الناس من بعدي﴾^۱.

^۱ عیون اخبار الرضا (ع)، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۴۰.

امام رضوان الله عليه در کتاب البیع جلد ۲ صفحه ۶۲۷ و صفحه ۶۲۸ چند سند و طریق برای این حدیث ذکر کرده؛ اول عیون اخبار الرضا علیه السلام. دوم مرسلاً عن مَنْ لا یحضره الفقیه، در کتاب مَنْ لا یحضره الفقیه شش هزار حدیث نقل شده که تقریباً یک ثلث آنها مرسل هستند و مرسلات فقیه نیز دوجور هستند؛ بخشی از آنها با "روی" نقل شده اند که ما می گوئیم نمی دانیم از چه کسی نقل شده اند اما بخشی دیگر با "قال الصادق و قال الباقر علیهما السلام" نقل شده اند که می گوئیم اینها مثل مرسلات ابن ابی عمیر هستند یعنی سند حدیث آنقدر در نزد صدوق مسلّم بوده که آن را مستقیماً به خود معصوم اسناد داده. سوم در معانی الاخبار و چهارم در امالی و مجالس صدوق و پنجم در صحیفه الرضا علیه السلام و ششم عوالی اللّٰهالی نیز نقل شده است و خلاصه یک حدیثی است که از نظر سند و کثرت طرق مسلّم می باشد.

خوب و اما از نظر دلالت این بحث مطرح است که آیا علماء فقط در نقل حدیث خلفاء النبی هستند و دیگر ولایت ندارند کما قال الشیخ الانصاری و مَنْ تبعه، یا اینکه علماء جانشین پیامبر در کلیه امور هستند و مثل او ولایت در مدیریت جامعه دارند کما قال الامام الخمینی رضوان الله علیه، به عبارت دیگر در واقع بحث در

کلمه "خلیفه" می باشد و ما می خواهیم بدانیم آیا مراد از لفظ "خلفاء" که در روایت آمده این است که علماء فقط خلیفه در نقل احادیث ایشان هستند یا اینکه خلیفه به معنای جانشین است یعنی همان کاری که پیغمبر می کرده علماء نیز به عنوان جانشین او می توانند انجام بدهند؟. بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین